۳۴. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۱۰/۱۲)

۳۴. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۱۰/۱۲) سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۱) - دوشنبه، ۱۲ دی ماه ۱۴۰۱ موضوع : محامل روایات قضای روزه سوم الشک

- پیش‌گفتار(چکیده)
- اهمیت توجه به تراث علمی
- تفکیک بین فعلیت و فاعلیت تکلیف در کلام شهید صدر
- تفکیک و تکثیر اصطلاحات، مانع مغالطه ذهنی ناشی از الفاظ
- تبیین و تسمیه مراحل فعلیت وجوب، به حیثیات تقییدی وجوب
- تصویر وجوب صوم در سوم الشک
- قضاء صوم سوم الشک در سه روایت
- سه محمل برای روایات قضاء صوم سوم الشک
- صورت امساک در سوم الشک
- اهتمام شارع به حفظ حرمت انشائات ثبوتی با اجرای حیل امتثالی
- اتحاد قلوب یاران حضرت حجت علیه‌السلام
- هشام بن حکم و نهی معصوم از عقیده او

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
محامل روایات قضای روزه یوم الشک

موضوعات فرعی:
سه محمل برای روایات قضای روزه یوم الشک
تبیین و تسمیه مراحل فعلیت وجوب به حیثیات تقییدی وجوب
حیل شارع در مقام مدیریت امتثال برای حفظ حرمت انشائیات ثبوتی
اهمیت توجه به تراث علمی

اهمیت توجه به تراث علمی

دیروز عرض کردم که مرور سریع داشته باشیم. یادآوری کردند که بعضی از بحث‌ها مانده و درست هم گفتند. دو حرف نزد من بود، اگر هم بیشتر بود تذکر بدهید. قرار بود آن‌ها را بخوانیم.

خاطره‌ای از کتاب بحوث بود که جلوترها راجع به بحث نفس الامر می‌گفتم. شبیه آن در این بحث شد. بحث اوسعیت نفس الامر که تکرار می‌شد، حالت واهمه انفراد داشت. خودم یادم هست که حالش به این صورت بود. تا اینکه در جلسه‌ای گفتم این خیلی متعارف و کلاسیک نیست. فردایش یکی از آقایان گفتند این مطلبی که شما می‌گویید آقای صدر در بحوث هم فرموده‌اند؛ «ان اللوح الواقع اوسع من لوح الوجود». من خیلی خوشحال شدم و بعد هم دیدم در بحوث در ده مورد این را گفته‌اند. از آن جلسه به بعد به جای اینکه بگویم من این را می‌گویم، به گردن ایشان می‌گذاشتم و می‌گفتم ایشان در بحوث این را می‌فرمایند. برای اینکه ذهن ام موافق فرمایش ایشان بود و جلو می‌رفت.

شاگرد: شیخ صادق لاریجانی هم همینطور می‌گویند. یعنی رابطه آن را عموم و خصوص مطلق می‌دانند. در کتاب اعتبارشان دارند.

استاد: من نمی‌دانم در کدام حوزه می‌گویند. آقای عارفی که کتاب مطابقت صور ذهن با خارج را نوشته، ایشان یک هیچستانی اضافه کرده ولی ظاهراً می‌گفت موافقت نمی‌کرد. حالا نمی‌دانم ایشان در کجا قرار داده‌اند. بحث خوبی است. این چیزی را هم که فرمودید را عبارتشان را بگذارید.

منظور اینکه این خیلی خوب بود. ما هم از این به بعد به گردن ایشان می‌گذاشتیم. واقعاً هم اینطور است؛ این یک مطلب طلبگی در ذهنم است، در بحث‌های شفاهی علماء، چیزی نیست که گفته نشده باشد. اما متأسفانه بحث‌های شفاهی همه جا پیاده نمی‌شود. در مدوّنات هم ما بهدنبال آن نمی‌گردیم. آنهایی که تدوین شده قدرشان دانسته نمی‌شود. لذا من سفارشی کردم به آقایانی که می‌خواستند هوش مصنوعی را در این مطالب بیاورند. سفارش من این بود که مهمترین چیزی که می‌تواند آن را پرباز کند مراجعه به تراث علماء است. باید این تراث تحلیل شود و بررسی شود. زحمات دیگران لوث نشود و خاک نخورد.

خدا رحمت کند مرحوم آقای علاقه‌بند را؛ آن استاد بزرگ یزدی را؛ ایشان با لبخند خودشان زیاد این را می‌فرمودند؛ می‌فرمودند همیشه هر «اقول» در اصل «قال» بوده! مطلبی بود! حالا شبیه همان مطلبی که در نفس الامر عرض کردم و آن روز گفتند و من خیلی خوشحال شدم، حالا در قضیه فاعلیت پیش آمد. یکی متنی را از بحوث برای من فرستادند و دیدم که خیلی خوب شد. این عبارت به این قشنگی و به این خوبی است. بحوث جلد پنجم، صفحه ۳۳۶؛ ایشان می‌خواهند جوابی بدهند و مطلبش هم خیلی خوب است. هر طلبه‌ای که چند سال مشغول کتاب و درس و بحث است، به یک ذهنیتی می‌رسد. بعضی از چیزها که در ذهن من هست را از باب سفارش طلبگی عرض می‌کنم. مثلاً همین چند سطر در صفحه ۳۳۶، نصف صفحه اول آن، خیلی مطلب کلی پرفایده‌ای است. ولو ایشان دارند جوابی به یک بحثی می‌دهند. تراث یعنی همین. یعنی یک علمی یک جایی یک مطلبی را می‌گوید اما این مطلب در دل خودش یک چیز کلی بسیار پرفایده‌ای است. اینکه قدر این حرف او دانسته شود و در جای دیگری استفاده شود، وظیفه او بوده و در آن جا گفته. دیگران نباید کفران نعمت کنند. این حرف را بگیرند.

حاج آقا چند بار از مرحوم آقای نهاوندی نقل می‌کردند؛ شاگرد شیخ. چند نهاوندی داریم. ایشان باید آمیرزا علی آقا باشند. ایشان خیلی به شیخ عقیده داشتند. مثل آمیرزا حبیب الله رشتی. ایشان هم شاگرد شیخ بودند و عقیده‌شان به شیخ، خیلی بالا بود. صاحب کفایه در کفایه آورده بودند؛ آن حرف خودشان نبود، حرف آمیرزا حبیب الله رشتی بود؛ «لمن هو تالی العصمة». آمیرزا حبیب الله این را برای شیخ آورده بودند. آقای نهاوندی هم همینطور بودند. حاج آقا می‌فرمودند آقای نهاوندی می‌گفتند استاد ما اشکال واضح که ندارد. خیالتان راحت باشد! اگر یک کسی در جایی اشکال واردی به استاد ما گرفت در جای دیگری از خودش گرفته است! یعنی شیخ همه جا همه حرفی را نزده. از یک جای دیگری از خود شیخ مطلب را گرفته و از آن برای اشکال‌گیری به شیخ استفاده کرده است. این حرف آقای نهاوندی است. ولی کلی حرف این است که قدر تراث دانسته شود.

> 6:22

من در مباحث قرائات هم عرض کردم. یکی از ناراحتی‌هایی که در ذهن من هست، این است؛ بعد از مدتی که مشغول بودیم الآن در ذهن من طلبه، یک تراث عظیمی مشهود است که به‌خاطر یک چیزهای علمی مختصر که می‌توان آن را با بحث صاف کرد، این تراث فعلاً خاک می‌خورد. اصلاً از آن استفاده نمی‌شود و حال آن‌که تراثی است. وقتی در چند جلسه مبادی آن صاف شود می‌بینند عجب! چه دم و دستگاهی داریم و چقدر می‌توانیم از آن در مجال‌های مختلف استفاده کنیم و نمی‌کنیم. منظور این‌که قدر این تراث نباید از ذهن ما کم شود.

تفکیک بین فعلیت و فاعلیت تکلیف در کلام شهید صدر

من فقط به عبارت صفحه ۳۳۶ اشاره می‌کنم. اینکه فعلیت به امتثال ساقط نمی‌شود، خیلی قدرش را بدانید. در جای جای فقه به درد می‌خورد. ایشان در اینجا گفتند اما چیزی نیست که تنها به درد اینجا بخورد. خیلی فوائد عدیده‌ای دارد.

«وعليه فكبرى سقوط الفعلية بالامتثال غير صحيحة وانما الساقط بحسب الحقيقة فاعلية التكليف ومحركيته[1]»؛ تکلیف بالفعل است اما فاعلیت ندارد. ایشان این را در اینجا مطرح کرده‌اند. ایشان برای من فرستادند و دیدم خیلی خوب شد. فاعلیة التکلیف با این عنوان خوب است. ذهنم تحریک شد که در نرم‌افزار اصول هم ببینم. همین ترکیب «فاعلیة التکلیف» در بیستویک مورد آمد. موارد خیلی خوب بود. «التکلیف فاعلیته» نزدیک دویست مورد بود که شاید بالای پنجاه موردش مربوط به همینجا بود. در حلقات هم بود. من الآن آورده‌ام اگر خواستید بخوانم. دیدم خیلی مفصل هست. مرحوم آقای اراکی در جلد اول اصولشان این را دارند. وقتی هم به ما دادند هنوز جلد دوم چاپ نشده بود. متأسفانه جلد دوم را ندارم اما در نرم‌افزار هست. نگاه کنید. در استصحاب تعلیقی یک بیان خیلی خوبی برای فعلیت و فاعلیت دارند. اینها چیزهایی است که وقتی آدم مراجعه می‌کند ذهنش شروع به فعال شدن می‌کند؛ در اینکه از کلمات علماء استفاده کند و آن را نظم بدهد و جلو ببرد.

در همین جلد بحوث، چهار صفحه دیگر هم هست. صفحه ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۷۲ و ۱۸۷. در جلد چهارده هم صفحه ۲۱۴. من اینها را چند لحظه قبل دیدم. بسط دادن برای شما است. سنتان سن جوانی است؛ هم قدر وسائلی که دارید را بدانید و هم قدر این مباحث و تراثی که علماء زحمت کشیده‌اند را بدانید.

---

[1] بحوث في علم الأصول ج۵ ص۳۳۶

تفکیک و تکثیر اصطلاحات، مانع مغالطه ذهنی ناشی از الفاظ

آن چیزی که دیروز من عرض کردم را دوباره تکرار می‌کنم. پیش‌نهاد کلی‌ای بود که آن فرمایش آقا که بیان کردند، نیست. من نمی‌خواهم حرف‌های قبلی را به هم بریزم. آن چه که می‌خواهم پیش‌نهاد بدهم این است که در بحث‌های علمی هر چه اصطلاحات و دقائق از هم جدا شود و اسم خاص پیدا کند، مغالطه ذهنی حتی برای خود شخص کمتر پیش می‌آید. جمله‌ای که خواجه فرموده بودند خیلی جمله بزرگی بود. «الانتقالات الذهنية قد تكون بأ‌لفاظ ذهنية[1]». مطلب خوبی بود. یعنی وقتی فکر می‌کنید همراه فکر شما، الفاظ می‌آید. و این الفاظی که در ذهن شما می‌آید ذهن شما را در فکر کردن کمک می‌کند. آن وقت یک فساد عظیمی هم بر آن مترتب بود. آن جایی که در ذهن شما لفظ کم است و مشترک لفظی است و چند حیثیت است، در فکر اشتباه می‌کنید. یعنی ذهن شما این لفظ را تکرار می‌کند و توجه ندارید در دفعه بعدی که به این لفظ مراجعه می‌کنید یک حیث لطیفی را در نظر می‌گیرید که غیر از حیث قبلی است. لذا چون الفاظ این قدر در فکر دخیل است، منطقیین گفتند که ما مباحث الفاظ را می‌گذاریم تا اشتباه پیش نیاید.

---

[1] شرح الاشارات و التنبيهات للمحقق الطوسی ج۱ ص۲۲

تبیین و تسمیه مراحل فعلیت وجوب، به حیثیات تقییدی وجوب

11:46

چیزی که دیروز پیشنهاد دادم این است: وجوب، حیثیات متعدده در عالم ثبوت و امتثال دارد. در عالم ثبوت، موضوعی دارد که مُنشئ آن را در نظر گرفته است؛ مجموعه‌ای از امور است. در عالم امتثال عناصر متعددی دخیل است. خب حالا ما باید چه کار کنیم؟ ما برای این وجوب که این حوزه‌های مختلف را سامان می‌دهد اسم‌گذاری می‌کنیم به‌نحوی‌که آن‌ها معلوم باشند و چون احکامشان مختلف است، با هم مخلوط نشوند و آن‌ها را از هم جدا کنیم.

من دیروز به‌عنوان توصیف گفتم و بعد به این صورت به ذهنم آمد: برای این‌که قبل از تسمیه فعلاً یک عنوان توصیفی بیاوریم، ذهنیت ما در آن توصیف دخالت می‌کند و بعداً دیگران دچار مشکل می‌شوند و می‌گویند که ما اشتباه کردیم. فعلاً برای این‌که تحلیل و توصیف و برداشت ما -درصورتی‌که اشتباه کرده باشیم- سبب اشتباه دیگران نشود و بلکه دیدم گاهی تحلیل اشتباه نیست؛ گاهی برای دو حیثیت به قدری لطیف هستند و نزدیک به هم هستند که برای آن‌ها یک اسم می‌گذاریم و به آن توجهی نداریم؛ از همین‌جا می‌شود که بعداً اشتباه می‌شود؛ لذا فعلاً قبل از تسمیه توصیفی، می‌گویم که به وجوب، حیثیت تقییدیه بزنیم؛ به همان مؤلفه موضوع حکم ای خود عنصر دخیل در مدیریت امتثال؛ به‌صورت مضاف و مضاف الیه. این پیشنهاد خوبی است. فعلاً به این صورت قرار بدهیم تا بعد آن‌ها را دسته‌بندی کنیم.

مثالی که دیروز عرض کردم این بود: حضرت فرمودند: «اذا زالت الشمس دخل وقت الصلاتین»؛ یعنی نماز ظهر واجب شد. یعنی چه که واجب شد؟ یعنی الآن که وضو نداری بلند شو و تکبیر بگو؟! کبّر که بالفعل نیست. دیروز این‌ها را عرض کردم. ولی ما شک نداریم که «اذا زالت الشمس وجبت صلاة الظهر»؛ در زوال نماز واجب می‌شود. خب این وجوب را چطور بگوییم؟ می‌گوییم این «وجبت» به‌معنای وجوب تمام نیست که حتی اگر حائض هم باشد واجب می‌شود و باید نمازش را بخواند. این وجوب در «اذا زالت الشمس» را اضافه می‌دهیم به همان چیزی که این وجوب را آورد. آن چیست؟ زوال است. می‌گوییم وجوب زوالی. دراین‌صورت دیگر ذهن ما خیلی روشن است. یعنی می‌دانیم وجوبی است که منشأ فعلیت آن تنها زوال است و بس. وجوب از ناحیه زوال. اگر شما به این صورت تسمیه کنید بعد یک طیف وسیعی از مضاف الیه‌های وجوب دارید که این‌ها با هم مخلوط نمی‌شود. وجوب‌هایی که از بلوغ است یا از قدرت است یا حتی از نفی این‌ها است.

بنابراین فعلاً توصیف نمی‌آوریم. دیروز گفتیم مثلاً آلآن می‌گوییم فاعلیت دارد. فاعلیت هم یک نحو وصف است. فاعلیت در چه و در کجا؟ این پیشنهاد من است.

شاگرد: فرمایش دیروز شما این بود که برای واجب موسع اسمی گذاشتیم و حیثیاتش را جدا کردیم. اما در مواردی هست که مقام امتثال و مقام طبیعت با هم جمع می‌شود، لذا اگر در اینجا هم

اسمی بگذاریم مشکل پیش می‌آید. این فرمایش حضرتعالی این است که به این حیثیات توجه بدهیم.

استاد: بله، اشکال شما به آن چیزی که من می‌خواهم بگویم وارد نیست. من نمی‌خواهم مطالب قبلی را که صاف کرده‌ایم به هم بزنم. من می‌خواهم به آن‌ها نظم بدهم که بعداً با تسمیه و تکثیر تسمیه، این امر صورت بگیرد. زبان‌شناسها وقتی می‌خواهند کمال زبان‌ها را با هم مقایسه کنند، گزینه‌ها و پارامترهایی را در نظر می‌گیرند. یکی از پارامترها برای کمال زبان این است که بتواند چند چیزی که نزدیک هم هستند را با چند واژه از هم جدا کند. هر زبانی که بتواند با تکواژه‌هایی حیثیاتی را از هم جدا بکند از زبانی که این قدرت را نداشته باشد، اکمل است. خیلی هم مثال دارد. مثلاً ما در زبان فارسی، تثنیه نداریم اما در عربی به وفور تثنیه داریم. در فارسی اصلاً عنصری به نام تثنیه نیست. مگر اینکه بگویید «دو مرد» یا «او و او». عربی یک چیزی دارد که اصلاً در فارسی نیست.

در علوم فنی هم همینطور است. در علوم فنی هر چه اسم جدا بگذاریم بیشتر واضح می‌شود. مثلا واجب مضیق و موسع؛ هر کسی این اصطلاح را ندانند خیلی از جاها که می‌رسد گیر می‌افتد. چون نشنیده است. موسع و مضیق در ذهن او جدا نیست. فقط می‌گوید واجب. بعد دچار ابهام می‌شود. اما کسی که از قبل در ذهنش مضیق و موسع روشن است...؛ واجب فوری و غیرفوری. این اصل عرض من است. شما در مباحثه و در فکرهایی که بعداً دارید، ببینید در کجاها این خیلی خوب جلو می‌رود که ما بر وجوب با حیثیت تقییدیه دقیقاً با همان مؤلفه آثار بار کنیم و بگوییم وجوب زوالی. وجوب زوالی آثار دارد. هر کجا هم بخواهید نقض برای این فعلیت پیدا کنید وجوب زوالی آن را دفع می‌کند. می‌گوید این ربطی به وجوب زوالی ندارد. وجوب زوالی کار خودش را انجام داد. چرا؟ چون زوال شد. چون زوال شد آن درجه از فعلیت وجوب که ناشی از زوال است، آمد و نمی‌توانیم آن را هیچ کاری بکنیم. این مطلب خیلی نافع برای مجالات مختلف است.

> 19:17

شاگرد: این تعبیر «وانما الساقط بحسب الحقيقة فاعلية التكليف» همانی است که شما تعبیر به «فعالیت» می‌کردید؟

استاد: نه، چیزی که دیروز عرض کردم این شد: فعالیت را برای وقتی که علم را مطرح کردم به ذهنم آمد. الآن کلمه فعالیت و فاعلیت، توصیفی است. اما آن چه امروز پیشنهادش را عرض می‌کنم این است که ما می‌گوییم وجوب معلوم، وجوب مظنون به اماره و ظن معتبر، وجوب محتمل به احتمال کذا. امروز این جور منظور من است. ولذا در سوم الشک وجوب داریم یا نداریم؟ وجوب معلوم نداریم اما وجوب محتمل داریم. منظور من این است که به این معنا نامگذاری شود. حالا هر چه نامگذاری‌ها دقیقتر و ظرافت بیشتری داشته باشد، بحث جلو می‌رود.

تصویر وجوب صوم در سوم الشک

شاگرد: وجوبی که الآن فرمودید مختص به نماز میشود که وقت دارد، مقصود شما از آن، وجوب از ناحیه وقت است؟

استاد: ما نحن فیه مثل زوال است. در سوم الشک فرمودند وجوب الصوم منوط بالیقین. ما در سوم الشک وجوب داریم یا نداریم؟ یعنی وجوب بالفعل ناشی از ناحیه علم نداریم. اما در سوم الشک، وجوب دخول شهر درصورتیکه واقعاً باشد –ثم تبین انه کان من شهر رمضان- میگوییم وجوب صوم شهر رمضان اگر ماه حلول کرده، داریم. ببینید در اینجا هیچ کسی نمیتواند این وجوب را انکار کند. یعنی وقتی به ارتکاز خودش مراجعه کند با وجود این همه از روایات، میگوید وقتی ماه مبارک داخل شد، صیام آن واجب است. امروز هم ماه مبارک هست، فکان من شهر رمضان؛ ماه مبارک هست پس وجوبش هم هست. اما وجوبش چطور هست؟ وجوب دخول شهر مبارک. وجوب صیام شهر مبارک. پس وجوبی که مضاف الیه آن صوم الشهر المبارک است، هیچ مشکلی ندارد. یعنی وجوبی است که هر چه دارد از ناحیه دخول شهر دارد. هیچچیز دیگری به آن ضمیمه نکنید.

شاگرد: نمیتوانیم اسم آن را تعلیقی بگذاریم؟

شاگرد۲: در هر بحثی با توجه به همان بحث این را اضافه میکنیم. مثلاً وجوب از ناحیه استطاعت.

استاد: بله، البته وجوب استطاعت از حیث بقاء و حدوث فرق میکند. الآن میگوییم وجوب حج حدوث الاستطاعه. اما همینجا اگر بعداً استطاعت از بین رفت میفهمیم که نبوده. این پیشنهاد امروز من است برای اینکه بحث درست جلو برود. دیروز گفتم که عناوینی را توصیفی بگذاریم، بعد دیدم که این مشکل دارد. هر کسی این توصیفات را طوری معنا میکند که دوباره آن مشکلات پیش میآید. لذا امروز این را عرض میکنم و این را مبنای کار قرار بدهید. بعداً در بحث که پیشرفت کرد شما میتوانید بهترین واژه توصیفی را برای هر موردی بیاورید. ای برای موارد کثیر الابتلاء آن واژه مناسبی را بگذارید.

شاگرد: دراینصورت شاید توهم چندین وجوب شود. لذا باید یک درجه هم به آن اضافه کنید. مثلا بگویید وجوب علی درجه الظن، وجوب علی درجه شک و ... . دراینصورت برای مبتدی، توهم چند وجوب نمیشود.

استاد: مانعی ندارد، اگر تسمیه و توصیف ما جامع و مانع باشد و هم دافع توهم، مشکلی ندارد. این مطلب مهمی است. من همیشه عرض میکردم پیشرفت علوم –بهخصوص در زمان ما که در علوم بشری پیشرفت عظیمی داریم- مرهون معلمها است. یعنی نوابغ در آن علم کار میکنند و کتاب مینویسند و محققین حرفهای خود را میزنند. اما زحمات آن پیشرفت جمعی علم بین بشر را معلمان میکشند. چرا؟ چون سر و کار معلم و مدرس با ذهن شاگرد خودش است. مادام میبینند که در

اینجا شاگردش نفهمیده است. تلاش می‌کند که برگردد و بحث را طوری تنظیم کند که بعدا شاگردان آینده در فهم این مطلب و اشکالاتی که اینها دارند، مشکلی نداشته باشد. در علوم ریاضی که این خیلی مهم است. یعنی عمده این کار که الآن همه ریاضیات را می‌توانند درس بدهند و بچه‌ها همه بفهمند، معلم‌ها این کار را کرده‌اند. و الا نواغ ریاضی کاری ندارند که شما بفهمید یا نفهمید. او خودش می‌فهمد و حرفش را می‌زند. معلم است که می‌خواهند آن چیزی که او فهمیده را به دیگری و به شاگرد تزریق کند، می‌بینند که ذهن او مشکل دارد، لذا مدام برمی‌گردد و بیانات و ترتیب مقدمات را طوری قرار می‌دهد که او بفهمد.

این مطلبی هم که آقا می‌فرمایند مهم است. گاهی ما تعریفی را ارائه می‌دهیم که جامع و مانع است، ولی خب هر کسی سر در نمی‌آورد و توهمات هم در آن می‌آید.

شاگرد: می‌توان گفت پیشنهاد امروز شما تدبیر اثباتی برای بحث فعلیت تدریجی است؟ یعنی درواقع در فعلیت تدریجی بحث ثبوتی است و در اینجا تدبیر اثباتی برای فعلیت تدریجی است.

استاد: بله.

ببینید در حلقه ثالثه بابی داشتند به نام «قاعده استحالة التكليف بغير المقدور». ذیل بحث دوم آن این بود: فرمودند «حالات ارتفاع القدرة». تا آن جا که می‌فرمایند: «و الصحيح انهم إن قصدوا بسقوط التكليف سقوط فاعليته و محركيته، فهذا واضح». تا جایی که می‌فرمایند: «فروح التكليف محفوظة على كلّ حال، و فاعليته ساقطة على كلّ حال[1]». چرا اینها را می‌گویند؟ اگر ساقط شده خب آن را چه کار داریم؟ بحث‌های دقیق علمی نیاز پیدا کرده که اینها را بگوییم. وقتی بحث‌ها ظریف شد و اختلاف پیش آمد و اذهان مختلف شد، آن وقت برای حل اختلاف می‌بینید که این دقائق چقدر کار رس است.

---

[1] دروس في علم الأصول ج ۲ ص۲۰۸

قضاء صوم یوم الشک در سه روایت

حال به بحث روایات بیاییم. آنها را مرور می‌کنیم تا به بحث آقایان بیاییم. ما روایتی داشتیم که به صوم یوم الشک امر می‌کرد و روایتی داشتیم که نهی می‌کرد، روایتی داشتیم که تفصیل می‌داد، روایتی که می‌گفت اگر روزه هم بگیری فایده‌ای ندارد. در وسائل دو روایت بود که حضرت فرموده بودند اگر یوم الشک را روزه گرفتی باید قضا کنی. بیان یکی از آنها این بود که «کان علیه قضائه و ان کان کذلک». روایت اول از باب ششم وجوب نیت؛

> عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام في الرجل يصوم اليوم الذي يشك فيه من رمضان، فقال: عليه قضاؤه وإن كان كذلك [1]

هیچ توضیحی هم نمی‌دهد. روایت دیگری هم داشتیم؛ روایت پنجم:

> عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال في يوم الشك: من صامه قضاه وإن كان كذلك، يعني من صامه على أنه من شهر رمضان بغير رؤية قضاه، وإن كان يوما من شهر رمضان لان السنة جاءت في صيامه على أنه من شعبان، ومن خالفها كان عليه القضاء[2]

28:38

روایت سوم در وسائل نبود. در مستدرک روایت سومی از اصل دُرُست بن ابی منصور واسطی بود. ظاهراً این کتاب درست، حجیم بوده. در اصول ستة عشر به نظرم چهارده تا از آن اصول، روایاتش، دسته‌بندی‌ها و ترتیبش مختلف می‌شده. با توضیحی که در اینجا دادهاند کتاب حجیمی بوده. در نسخه‌ای که اینها فروخته‌اند اصل درست اولین اصل در آن کتاب بوده. ولی صفحات اولش ناقص شده بود. برای اینکه نگویند کتاب ناقص است اصلاً کل اصل درست را برداشتند و متأسفانه از اصل بعدی که اصل زید زرّاد بوده شروع شده. این کار مایه تأسف است. خب بخشی از آن نیست. بخشی از آنکه مانده بوده را در کتاب دیگری پیدا کرده بودند و به آخر مجموعه اولی از اصول ستة عشر ملحق کرده‌اند. اصول ستة عشر کتاب خیلی معتنمی است. خیلی عالی است. اول مرحوم آقای مصطفوی چاپ کرده‌اند و فرموده بودند من خودم فرصت ندارم تفصیل بدهم. من سال‌ها قبل این را خریدم؛ شاید حدود شصت بود. بعداً هم چاپ خیلی خوبی شد به نام الاصول الستة عشر که در

نرم‌افزارها هم هست. این اصل درست بن ابی منصور واسطی است؛ در بخشی که به دست ما رسیده یک روایت به آخر مانده است؛ صفحه ۲۹۷ است. در مستدرک هم مرحوم صاحب مستدرک آورده‌اند. مرحوم مجلسی و صاحب وسائل و کسانی که در آن زمان بودند این اصل درست را نداشتند. ظاهراً در آن زمان برداشته بودند و نسخه در دست آنها هم نبوده.

> **درست قال حدثني بعض اصحابنا عن محمد بن مسلم قال قلت لابي عبد الله (ع) اصلحك الله اليوم الذي يشك فيه من رمضان أو شعبان يصومه الرجل فيتبين انه من رمضان قال عليه قضاء ذلك اليوم ان الفرائض لا تؤدى على الشك[3]**

«درست قال حدثني بعض اصحابنا عن محمد بن مسلم»؛ ببینید یکی از این روایات از هشام بود و یکی از محمد بن مسلم، ظاهراً با این روایت با روایت ابن مسلم جور است و فقط اضافه دارد. اضافه‌ای که در این روایت هست فضای بحث را عوض می‌کند باید صحبت کنیم.

«قال قلت لابي عبد الله (ع) اصلحك الله اليوم الذي يشك فيه من رمضان أو شعبان يصومه الرجل فيتبين انه من رمضان»؛ روم الشک را روزه می‌گیرد و متبین می‌شود که که از رمضان بوده، **«قال عليه قضاء ذلك اليوم ان الفرائض لا تؤدى على الشك»؛** اینجا را اضافه دارد. مرحوم صدوق فرمودند «لاتقبل»، در اینجا فرمودند «لاتودی». این فضای دیگری می‌شود.

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج۷ ص۱۶

[2] همان ص۱۷

[3] الأصول الستّة عشر ص۱۶۹

سه محمل برای روایات قضاء صوم یوم الشک

الف) الفریضة لاتودی علی الشک

ظاهر حدیث این است که کلاً روزه یوم الشک بی‌فایده است. یعنی چون شک داری اصلاً روزه، روزه نمی‌شود. یعنی ظاهرش یک معارضه‌ای دارد. یعنی حتی اگر نیت شعبان کردی ممکن است که بگویی من که جازم هستم! ولی خب نیت ماه شعبان کردی و نیت ماه مبارک نکردی. فریضه‌ای را هم که باید با یقین انجام شود را انجام ندادی. این یک جور ظهوری دارد که وقتی با شک روزه گرفتی، لاتودی علی الشک. یعنی تاب این را دارد که حتی جایی را شامل شود که نیت شعبان کردی. چرا؟ چون شما که نیت شعبان کردی و فریضه را هم که نیت نکردی، ان الفریضة لاتودی علی الشک؛ لذا باید قضا کنید.

ب) مشهور اصحاب: صامه علی انه من رمضان

وجه دیگری هم دارد که وجه مشهور بود. محمل مشهور این بود: یعنی چون «یشک من رمضان او شعبان صامه علی انه من رمضان». این محمل مشهور برای جمع است.

ج) رد روایات عدد

محمل دیگری هم فرموده بودند و قبلاً هم اشاره شد، بحث روایات عدد است. «ان الفرائض لاتودی علی الشک»، محملش برای جمع این می‌شود که فرائض را با حالت قطع به ماه مبارک می‌گیری که با این روایت جور نیست. این روایت می‌گوید «ان الفرائض لاتودی علی الشک»، یعنی همین که خود روز، مشکوک بود اتیان به آن فایده ندارد. خب برای اینکه ما این تعلیل روایت را جبران کنیم، می‌گوییم فرض بگیری کسی روی حساب توهم خودش در یوم الشک توهم کرد که ماه مبارک

است و نیت جازم کرد که «اصوم علی انه من شهر رمضان»، این روایت او را می‌گیری ای نه؟ فرض گرفتیم که یوم الشک بود اما او توهم کرد. با توهم خودش قصد جازم شهر مبارک کرد و بعد متبین شد که از ماه مبارک است.

شاگرد: چه توهمی کرد؟

استاد: توهم اینکه از شهر مبارک است. برای اینکه فقط قصد او را تصحیح کنیم. حضرت فرمودند «ان الفرائض لاتودی علی الشک»، این را می‌گیری ای نمی‌گیری؟

شاگرد: ظاهراً نمی‌گیری.

استاد: چون با توهم قطع بوده و بعداً هم معلوم می‌شود ماه مبارک بوده. پس باید مجزی باشد. آن دو روایتی که در وسائل بود او را می‌گیری ای نه؟ «في الرجل يصوم اليوم الذي يشك فيه من رمضان، فقال: عليه قضاؤه وإن كان ذلك»، ان کان کذلک، یعنی ماه مبارک باشد. خب کسی که توهم کرد و قصد ماه مبارک کرد، باید قضا کند ای نه؟ ببینید او توهم کرده و بعداً فهمید که عجب! این توهم من درست بوده. یعنی جهل مرکب نبود. ولی آن وقت او بیخودی توهم کرد؛ حتی اگر خودش هم توجه می‌کرد توهمش از بین می‌رفت. ولی فعلاً متوهم بود که ماه مبارک است و روزه را جزما علی انه من شهر رمضان گرفت. خب حالا طبق محملی که مشهور آوردند چه؟ مشهور فرمودند «ان صامه علی انه من شهر رمضان فباطل و ان صامه علی انه من شهر شعبان فمجزیه ان تبین»، این کدام یکی از آن‌ها است؟ بنابر مبنای مشهور این باطل است ای درست است؟ توهم کرده که ماه مبارک است، جزما نیت ماه مبارک کرد، مشهور می‌گویند این درست است ای باطل است؟

> 37:26

شاگرد: باطل است.

استاد: چرا؟ چون یوم الشک است واقعاً، او توهم کرده بود. توهم او که کاری را درست نمی‌کند. پس یوم الشک بود اما او «صامه علی انه من شهر رمضان». اطلاق عبارتشان اینجا را می‌گیرد.

خب حالا برای دو روایتی که در وسائل هست، محمل دیگری محتمل هست ای نه؟ «ازیده»ای که صحبتش بود. آن محتمل همین است که وقتی روایات عدد را جلو می‌آوری مطرح می‌شود. یکی وقتی «صامه و ازیده» یعنی به حمل شایع، ولو نیت ماه شعبان کرد. یکی هم محمل مشهور است که الآن گفتیم؛ صامه علی انه من شهر رمضان. مشکلی که این محمل مشهور داشت ندرت وقوعش بود. ندرت وقوع چه بود؟ اینکه با اینکه نمی‌دانند ماه مبارک است اما باز بگوید که من ماه مبارک را روزه می‌گیرم. همان اول این اشکال را داشتیم. ندرت وقوعش را چه کار کنیم؟ یک احتمالی هست که به این ندرت وقوع جواب می‌دهد. خیلی خوب حلش می‌کند؛ البته با فضای روایات عدد. محمل سومی برای روایات می‌شود غیر از جمع مشهور. آن این است:

روایاتی که می‌گوید اگر یوم الشک را روزه گرفت باید قضا کند، یعنی صامه علی انه من شهر رمضان، نه به‌خاطر اینکه وقتی من شک دارم همینطور به‌خاطر شهر رمضان نیت کنم. صامه علی انه من شهر رمضان عملاً برواياة العدد. از اینجا است که حضرت می‌فرمایند «قضاه». ولو هم روزه گرفته باید قضا کند. ولو بعداً هم متبین شود که یوم الشک ماه مبارک بوده، برای او فایده ندارد. چرا؟ چون او از باب احتیاط نگرفت. از باب صوم یوم الشکی که هر چه باشد، روزه نگرفت. از باب عمل به روایات عدد گرفت و گفت «شهر رمضان». «ازیده» هم یک جور معنایش این می‌شود. «ازیده» یعنی ازیده عملاً برواياة العدد؛ که ماه شعبان همیشه بیست و نه روز است و سیام آن هم ماه مبارک است. این هم یک محملی است.

شاگرد: بنابر اینکه روایات عدد معرضٌعنها باشد.

استاد: نه، در فضای صدور هستیم. در فضای صدور این روایت، دافع آنها است. معرضٌعنه، در اصحاب میآید. اصحاب عمل بکنند یا نکنند فضای دیگری است.

شاگرد: در فضای صدور یعنی روایت میگوید اگر به عدد عمل کنید باطل است.

استاد: بله، ببینید چون شنیده که ماه شعبان همیشه بیست و نه روز است، «فی الیوم الذی یشک فیه من رمضان» روی حساب متعارف او این روزه را گرفته چون شنیده که ماه رمضان سی نمیشود، لذا فرمودند «علیه قضائه». کسی که میخواهد طبق روایت عدد سیام شعبان را روزه بگیرد، روزهاش باطل است. این صورت دیگر ندارد الوقوع نیست. چرا؟ چون آن روایات معروف بوده و در دستها بوده. خیلی از افراد آنها را شنیده بودند و بهعنوان انه من رمضان روزه میگرفتند. ولذا این محمل نزدیک به محمل مشهور است. یک توجیهی برای آن است، توجیهی هم هست که با ندرت وقوع هم همراه نشود. میگوییم «صامه علی انه من شهر رمضان» با عنایت به اینکه روایات عدد میگوید شهر شعبان سیام ندارد، اگر به این صورت گرفت، علیه قضائه.

شاگرد: روی این مبنا یعنی اگر براساس عدد جلو بروید باطل میشود.

استاد: بله، من میخواهم بگویم از ناحیه این دو روایت مقابله شدید است. ولی روایت اصل درست، نمیدانم با این محمل جور در میآید یا نه.

شاگرد: نظر مشهور چه بود؟

استاد: نظر مشهور این بود که بین دو روایت جمع کرده بودند. روایات بسیاری گفته بودند اگر روزه گرفتی و متبین شد که از ماه مبارک است مجزی است. دو روایت هشام و ابن مسلم گفتند اگر سوم الشک را روزه گرفتی فایدهای ندارد و باید دوباره قضا کنی. مشهور به این صورت جمع کردند: دو روایتی که میگوید فایده ندارد و باید قضا کنید، یعنی «صمته علی انه من شهر رمضان». آنهایی که میگویند مجزی است یعنی «صمته علی انه من شهر شعبان». مشهور به این صورت جمع کرده بودند. این بیان جدید محملی است برای حرف مشهور بهنحویکه مفهوما تخصیص پیدا میکند. اما از نظر وقوع در زمان صدور میتواند کثیر الوقوع باشد. یعنی عدهای زیادی بهخاطر اینکه این روایات در دستشان بود به این صورت نیت میکردند. این روایت دارد آنها را میگوید. میگوید کسانی که به این صورت نیت میکردند باید قضا کنند.

شاگرد: یک محمل هم میتواند این باشد که اگر به نیت شعبان باشد درست است و روایاتی که «لاتودی بالشک» هم برای جایی است که طرف نیت شعبان نمیکند و حالت مردد میگیرد.

استاد: یعنی محمل دیگری است؟

شاگرد: فرمودید مشهور میگوید به این دلیل باطل است که چون «انه من رمضان» گرفته است. من میگویم اینجا را تصحیح کنیم و بگوییم حتی آن جایی که مردد گرفته را هم شامل میشود.

استاد: نه، این همان وجه سومی بود که در عروه خواندیم.

شاگرد: میخواهم بگویم اصول سته عشر احتمال واضحش نسبت به آنهایی که فرمودید این است. یعنی فرض «لاتودی علی الشک» جایی است که آن شخص اصالًنیت شعبان نکرده و با همین حالت شک روزه گرفته؛ یعنی اگر رمضان باشد رمضان و اگر شعبان باشد شعبان.

استاد: یعنی «علی الشک» در روایت «درست»، دارد حرف می‌زند که چرا قضا می‌کند. چون از شعبان که نگرفته و «علی انه من رمضان» هم که اصلاً فرض روایت نیست. پس چون با حال شک گرفته «لاتودی علی الشک». یعنی فتوای سید در فرض سوم تأیید می‌شود. ولی نه با استدلال تردید در نیت. این نکته مهم است؛ با استدلال اینکه ان الفرائض لاتودی بالشک. این مضمون دیگری است.

شاگرد: تردید در نیت در اینجا تصور ندارد؟

استاد: در تودی علی الشک؟

شاگرد: نه، شخصی که نمی‌داند امروز ماه شعبان ای رمضان است، تردید در نیت تصور ندارد؟

استاد: دارد. مثلاً بگوید من امروز روزه هستم... .

شاگرد: می‌خواهم تردید در نیتی شود که به عبادت ضرر می‌زند.

> 45:15

استاد: می‌گوید من امروز هستم اگر ماه مبارک باشد. و الا روزه نیستم. این یک جور تردید است. قبول هم کردند. روزه هستی ای نیستی؟ با «اگر» هستم. اگر ماه مبارک باشد هستم اما اگر نیست نیستم. خب حالا هستی ای نیستی؟ این تردید در نیتی است که به حمل شایع تردید است.

شاگرد: اگر به این صورت بگوید تردید نیست؟ بگوید من روزه‌ام اما نمی‌دانم روزه شعبان است ای رمضان.

استاد: نه، آن تردید در عنوانش است. در روزه که شک ندارد. قاطعانه امروز روزه است. تردید در جایی است که می‌گوید روزه هستم و نیستم. این تردید، تردید خوبی است.

شاگرد: این تردیدی که من می‌گویم قائل به بطلان ندارد؟

استاد: سید فرمودند.

شاگرد۲: همین روایت هم با همین موافق است.

استاد: بله، تودی علی الشک.

شاگرد: یعنی اگر نیت رمضان پشت آن باشد فایده‌ای ندارد.

صورت امساک در یوم الشک

شاگرد۳: منظور از یصومه میتواند این باشد که طرف تنها امساک کرده باشد؟ میگوید من مبطل انجام ندهم، چون احتمال دارد که ماه مبارک باشد. یعنی امساک میکند که اگر ماه مبارک باشد، کار حرامی انجام نداده باشد.

استاد: فرمایش شما این است که یک امساکی داریم که نیت امساک را دارد اما آیا این امساک معنون به صوم شرعی هست یا نیست؟

شاگرد: «لاتودی علی الشک» هم با آن همراه است.

استاد: این فرمایش شما نسبت به واقع قابل تصحیح هست یا نیست؟ کسی امساک میکند اما اینکه آن را معنون به صوم بکند یا نکند، نمیکند. فقط امساک میکند. همین الآن شما فکر کنید که قابل تصحیح هست یا نیست؟ نیتش این است: میگوید من امروز هیچ چیزی نمیخورم اما کاری هم ندارم که بگویم روزه شرعی هستم.

شاگرد: برای خدا چیزی نمیخورم.

استاد: چیزی نمیخورد برای خدا است؟ یا همینطوری نمیخورد تا رژیم بگیرد؟ کدام یک از اینها است. اگر قضیه رژیم و ... نیست، قضیه ماه مبارک است ولی هیچ چیزی نمیخورد. عرض من این است که در چنین فضایی نفس نیت امساک ولو آن را معنون آن به‌عنوان صوم شرعی نکند ولی این امساک به‌خاطر این داعی که احتمال ماه مبارک بودن است، خودش قهرا معنون هست، او در نیت اخطاری معنون نکرده.

شاگرد: یعنی نیت اخطاری نکند به‌خاطر اینکه نهی از روزه یوم الشک هست.

استاد: بله، او میخواسته محافظه‌کاری کند از گرفتار شدن به چیزهای دیگر. اینجا است که ما میگوییم الآن امساک او به حمل شایع داعی قربی داشته اما خودش در فضای اخطار خودش آن را به صوم شرعی معنون نکرده است. اما هست. یعنی کسی که به‌خاطر ماه مبارک چیزی نخورده است، ولی شبهه داشته که نیت صوم کند –تشریع شود، حرام باشد یا نباشد، امر دارم یا ندارم- و همه احتیاطات او صبغه بندگی دارد. حالا چرا این را عرض میکنم؟ به‌خاطر یک اگر است. همین کسی که این امساک را کرده و آن را معنون به صوم نکرده، اگر به او بگویند حتماً ماه مبارک هست، چه میگوید؟ میگوید معنونش هم هست یا نه؟ یادتان هست که نیت تقدیری را عرض کردم؟ نیت تقدیری در خیلی از جاها میتوانست کار کند. اینجا تعنون تقدیری در ذهن خود او هم هست. یعنی الآن به‌خاطر یک مانعی که هست آن را معنون نکرده. اگر تقدیرا فرض بگیریم که الآن به او بگویند شما امساک میکنی ولی قطعاً ماه مبارک هست، آیا او میگوید کار من ربطی به‌عنوان صوم ندارد؟! میگوید من میخواستم نیت کنم؛ نیت صوم و قوه آن موجود بود، من از اخطار آن، مانع داشتم. این عرض من در این است که قابل تصحیح است. نمیخواهم بگویم که تا آخر سر برسد. شما هر جایی میرسید «یحتال فی تصحیحها» که حضرت فرمودند کار کمی نیست. یعنی شما وجوهی را در ذهنتان میآوردی تا بتوانید محمل صحت عملی را پیدا کنید. وقتی این مسیر را میروید آن وقت در بسیاری از روایات میبینید که اهل البیت علیهم‌السلام چه فضای وسیعی را در فقه باز

می‌کنند.

اهتمام شارع به حفظ حرمت انشائات ثبوتی با اجرای حیل امتثالی

تازگی به ذهنم آمد؛ بحث حیل در فقه و مدیریت امتثال؛ این حتماً باید به آن ضمیمه شود. خیلی از جاها شارع در مدیریت امتثال از آن اموری ثبوتی ولو واضح باشد، کوتاه نمی‌آید. اما در امتثالش تحیّل به کار می‌برد. واضح هم هست. کجا؟ این آیه‌ای که همه می‌دانید: «وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَ لا تَحْنَثْ»[1]. اگر در اینجا به کلاس فقه بیاییم، «تحنث» را طوری معنا می‌کنیم که اصلاً این حنث نیست. می‌گوییم شرائط نذر عوض شده و معلوم می‌شود «ما قصد لم یقع...». اما در مقام کار، خود قَسَم یک احترامی دارد. شارع به او داد می‌دهد که «لاتحنث»؛ به وادای ورن که کاری بکنی حنث شود. ولو صورتش محقق شود. خب چه کار کن؟ «خذ بیدک ضغثا»؛ برو صدتا از شاخه‌های باریک به دستت بگیر و به او بزن که صد تا بشود. ببینید این آیه چقدر زیبا و قشنگ است اما ما از کنار آن در می‌شویم. اما یکی از مهمترین حکمت‌های شارع مقدس در مدیریت امتثال است. برای جایی است که حکمت اقتضاء می‌کند شما محترمات و احترام فضای ثبوتی را فوری نشکنید و بگویید اینجا شاملش نیست ای حج است ای عسر است. نه، حتی قبل از اینکه سراغ عسر و حرج بروید خیلی وقت‌ها سراغ راه‌هایی می‌روید که حرج را دور زده‌اید بودن اینکه خود حکم را بشکنید.

---

[1] ص : ۴۴

اتحاد قلوب یاران حضرت حجت علیه‌السلام

53:04

شاگرد: در توصیف یاران حضرت حجت در روایت آمده «كأنّ‌قلوبهم القنادیل[1]»، وجه تشبیه قلوب آنها به قندیل چیست؟

استاد: قندیل، چراغدان و شمعدان است. در آخرین روایت دلائل الامامه طبری هست. چند بار گفتم اولین و آخرین روایت دلائل الامامه طبری خیلی عالی است. آخرین روایت این است که اصحاب حضرت

که سیزده و سیزده نفر هستند، «وَكُلٌّ واحِدٍ يَرَى نَفْسَهُ في ثَلاثِمِائَةٍ[2]»؛ از این عبارت دو احتمال به ذهن می‌آید. یکی اینکه هر کدام از آنها خودش می‌داند جزء سیصد و سیزده نفر هست. می‌داند که من جزء آن سیصد و سیزده نفر هستم. این یک معنا است. یکی هم این است: آنها طوری هستند که گویای یک روح دارند. از هم خبر دارند. اینطور نیست که حالاتشان از هم مخفی باشد. این با معنای اول فرق دارد. من گمانم این است که خصوصیت قندیل این است –حالا باید در لغت هم دید- اگر یک شمع را در چیزی بگذارید، این قندیل هست یا نه؟ خصوصیت قندیل این است که باید شمعهای متعددی بیایی تا قندیل شود. اگر این جور باشد خیلی مناسب معنای دوم حدیث می‌شود. قلوبهم کالقنادیل؛ یعنی کل واحد قندیل؟ یا نه، کل قلب کالقندیل؟ اینها محتملاتی است. اگر به این صورت باشد یک قلبی است که در آن شمعها و مصابیحی روشن است که توصیف بالایی از آنها می‌شود.

---

[1] سرور أهل الإيمان في علامات ظهور صاحب الزمان عج، النص، ص: ۹۷

[2] دلائل الإمامة (ط - الحديثة)، ص: 575؛ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، فَذَكَرَ أَصْحَابَ الْقَائِمِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، فَقَالَ: ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةَ عَشَرَ، وَكُلٌّ وَاحِدٍ يَرَى نَفْسَهُ فِي ثَلَاثِمِائَةٍ

هشام بن حکم و نهی معصوم از عقیده او

شاگرد: توصیف حضرت نسبت به هشام بن حکم را همه میدانیم اما یک اعتقادات عجیب و غریبی دارد؛ در یک روایت دارد که هشام بن سالم برای خداوند قائل به‌صورت است، هشام بن حکم قائل به جسم است و بعد هم یک استدلال خیلی پیش پا افتاده است.

استاد: بله، در این مورد اگر ساینتهای سلفیها را ببینید از اینها پر است. میگویند اصل تجسیم قبل از احمد بن حنبل از آنها بوده و ... . مفصل اینها را دارند. ببینید مباحث کلامی خیلی ظریف و لطیف بوده و متکلمین بزرگی هم بوده‌اند، حرفهایی هم میزدند که بین شیعه پخش میشده و خیلیها حرفهای آنها را بد میفهمیدند. یعنی اصلاً بدنه عوام تاب درک آن بحثهای مطرح کلامی را نداشتند. لذا معصومین علیهم‌السلام هر کجا که اصحابشان حرفی میزدند که معرضیت داشت که مردم از حرف او تلقی اشتباه داشته باشند، حضرت آن شخص را میکوبیدند. نمیگذاشتند شخصیت او باعث شود که یک حرف مبهم به اشتباه بین مردم نشر پیدا کند. لذا سرچشمه را میبستند و میگفتند او حرف بیخودی زده است. فقط بعضی جاها اشاراتی دارند. به ذهنم آمده بود که دیدم مرحوم مجلسی هم فرموده بودند. میگوید هشامان به این صورت گفته‌اند: حضرت فرموده‌اند مطلب حق این است؛ «لیس القول ما قال الهشامان». ببینید چه عبارت دوپهلویی است! یعنی «لیس القول الحق ما قال الهشامان». همه این را میفهمند و میگویند هشامان محکوم شدند. اما عبارت طور دیگری هم معنا میشود: «لیس القول الذی ینسب الیهما ما قال الهشامان». یعنی اینطور که شما حرف آنها را فهمیدید و به ایشان نسبت میدهید، آنها نگفته‌اند. آنها طور دیگری گفته‌اند و چون شما درک آن را ندارید بهتر است که آنها محکوم شوند تا اینکه یک حرف و عقیده فاسده و باطلی بین مردم رواج پیدا کند. «لیس القول ما قال الهشامان»؛ خیلی زیبا است. «ال» طوری آمده که محمل هر دو را دارد.

در قولهای هشام چیزهایی هست که شاهد این میشود؛ مثلاً روای میآید و حرف هشام را به امام عرض میکند؛ میگوید «الهشام یقول انه تعالی جسم صمدی نوری». ببینید ما الآن میگوییم این جسم به‌معنای بدن است و جسم به‌معنای جوهری است که دو قسم بود. ذو ابعاد ثلاثه. در کلام به جای اینکه جسم را جوهر ذو ابعاد ثلاثه معنا کنند، معنا میکردند جوهر، جسم است. یعنی مستقل است و عرض نیست. جسمٌ یعنی مستقلٌ. عوارض جسم، بدن به جسم است، غیرمستقل است. بیاض جسم نیست چون مستقل نیست. وقتی میگفت جسمٌ یعنی مستقلٌ. هر چه خودش خودش است و روی پای خودش است و بدن به دیگری نیست، این جسم میشود. خب به این معنا میشود به خداوند بگوییم جسمٌ‌ای نه؟ میگفت جسمٌ صمدیٌ نوریٌ. با محامل دیگر که «صمدی» به چه معنا است. اینها چند وجه دارد. میخواهم این را عرض کنم که برخی از عبارات را به هشام نسبت داده‌اند که میبینید در فضای کلاسیک مفاهیم را طوری معنا میکرد که مقاصدی داشت. مردم نمیفهمیدند که او چه میگوید، در اینجا باید بگوییم شما درب خانه هشام نروید؛ این حرفها را دور بریزید. یعنی اگر بخواهید در اینجا احترام او را نگه دارید حق نزد عموم مردم مخفی شده. اینکه هشامها چه میگفتند شاید من یک فایلی برای آن باز کرده‌ام. کار تخصصی میخواهد؛ محامل غلط او و محامل محتمل درست او و مطالب غلط قطعی او. در روایات دسته‌بندی شود و ذکر شود.

والحمد لله رب العالمين